

نه به بسیجی سازی و انجمنی سازی بحران فعالیت صنفی دانشجویی چیست؟ لیلا حسین زاده

سیاسی گفتگو کنیم. اصل رهایی بخش در این منطق «گفتگو» است. کدام گفتگو؟ بنا به ادعای آن‌ها، گفتگو در شرایطی تهی از سازوکارهای سلطه. آنچه وجود دارد نه مکانیزم‌های سلطه بلکه «تکثر» است و به همین دلیل با گفتگو می‌توان راهی برای انسجام و پیشروی یافت. به همین دلیل است که «گفتگوی تمدن‌ها» شاه بیت سیاسی و بسیار زیبا و نهایت آمال این خط سیاسی است. به علاوه، همه در موقعیت برابر قرار داریم و در دوستی و آشتی زندگی می‌کنیم و دولت هم به انتخاب ما و از میان ما شکل می‌گیرد (غیر از نهادهایی که انتصابی هستند و در نتیجه رویارویی ما با آنها طبیعی است). دو نتیجه‌ی منطقی از این خط مشی حاصل می‌شود: اول، هر کس یا هر گروه که سر ستیزه و نزاع درون این «ما» دارد دچار مشکلات شخصی یا روانی و نوعی عدم جامعه‌پذیری است، خشونت‌طلبانه و ستیزه‌جویانه با واقعیت برخورد می‌کند در حالی که با گفتگو می‌توان مسایل را حل و اصلاح کرد. او/آن گروه قابل دیالوگ نیست. (مبتنی بر همین اصل می‌بینیم که گلایه‌ی خاتمی از اتفاقات ۷۸ و گفتن این جمله که هم به نظام و هم به مردم ظلم شد تا چه حد وفادارانه به منطق اصلاح‌طلبی است و برای ما روشن می‌شود که چرا گروه‌های لیبرال رادیکال‌تر دانشجویان به سراغ عبور از «اصلاحات» رفتند، حتی این منطق روشن می‌کند که چرا خاتمی، این مرد گفتگو خود را مشروع می‌داند که به گروهی از دانشجویان بگوید «می‌دم بندازنتون بیرون». دوم، در چنین موقعیتی که سازوکارهای پیشینی و

دو جناح در این سیاست اولاً به نفی این جناح‌ها و ثانیاً به تبری و استقلال از آنها دست یابید. مهم است که منطق و فرم عملگری این جناح‌ها را درک کنید و در سطوح مختلف دست به افشای آن بزنید و استقلال عمل خود را از آن حفظ کنید، چرا که فرم و محتوا متمایز از هم نیستند و شما اگر منطق یا فرم عملگری اصلاح‌طلبی را به کار گیرید با وجود همه ادعای تان مبنی بر استقلال از این جناح، شیوه و فرایند کنشی مستقل از آن نخواهد داشت یا به عبارت بهتر کنش‌تان فراتر از کنشی اصلاح طلبانه نخواهد بود و همین‌طور در مورد جناح دیگر. بنابراین این خطر برای جریان صنفی یا بخشی از آن وجود دارد که همچنان که نسبت به دو جناح حاکم با دلایلی منطقی و برآمده از متن و ماهیت جریان صنفی موضع استقلال و تبری دارد، به دام منطق یا فرم‌های عملگری آنها بیفتد و عملاً در آنها منحل شود. شاید تشریح برخی از فرم‌ها و منطق عملگری این دو سویه از قدرت، به ما کمک کند. اصلاح طلبی، خود را بر منطقی آشنا سوار می‌کند. همان منطق فراگیری که لیبرالیسم سال‌هاست در گوش ما به عنوان منطقی «ارزشمند» جا زده است. منطقی که شاه‌واژه‌اش برای ما «گفتگوی تمدن‌ها» شده است. در منطق لیبرالی-اصلاح‌طلبی شرایط انترزا می‌شود و از واقعیت سلطه و نابرابری پیشاپیش تهی می‌گردد. همه کنار هم در «جامعه‌ی مدنی» گفتگو می‌کنیم. «برابری» که چشم‌اندازی است که باید بدان رسید، در اینجا پیشاپیش مفروض گرفته شده است و با پاک شدن صورت مسأله همه برابری و می‌توانیم در مورد امور والای

جریان صنفی دانشجویی در طول چهار سال فعالیت خود موضعی ثابت و پایدار نسبت به هر دو جناح سیاسی حاکم در ایران داشته است. این جریان که همواره منتقد سیاست‌های کلانی بوده که نهاد آموزش را به بنگاه اقتصادی و انتفاعی بدل ساخته و گروه‌های فرودست را از ورود بدان محروم کرده‌اند، هر دو جناح حاکم را در پیشبرد این سیاست‌ها عامل می‌داند. به همین دلیل نسبت به هر دو جناح سیاسی، استقلال تام و تمام و بلکه تبری داشته است. جریان صنفی دانشجویی، در خصوص بازوان دانشجویی این جناح‌ها در دانشگاه نیز همواره چنین موضعی گرفته و نهادهای دانشجویی دارای وابستگی جناحی را در واقع جاده‌صاف‌کن پیاده‌سازی سیاست‌های آنان می‌داند، همان سیاست‌هایی که حاصلی جز محروم‌سازی اقشار فرودست و تثبیت انواع تبعیض در دانشگاه نداشته است. این نهادها در بیانیه‌های جریان صنفی دانشجویی بدل‌کننده‌ی دانشگاه به پیاده نظام جناح‌ها به ویژه برای پر کردن صندوق‌های رأی دانسته شده‌اند.^۱ اگر استقلال، تبری و افشاگری در قبال سیاست‌های کلان جناح‌های حاکم (که محروم‌سازی و تبعیض در دانشگاه را در پی دارند) یکی از وجه مشخصه‌های جریان صنفی است، آنگاه باید بتواند آن را در همه‌ی وجوه و ابعاد خود حفظ کند. اصلاح طلبی و اصول‌گرایی یا به عبارت بهتر سویه‌ی دولت‌مدار و نظامی یک سیاست کلان، محتوایی عاری از فرم نیستند، به عبارت دیگر شما نمی‌توانید صرفاً با نفی خصوصی‌سازی و افشای دست‌اندرکاری برابر

می‌توان خطوطی کلی را از ابتدای شکل‌گیری این جریان از خلال بیانیه‌ها و مواضع آن در آن تشخیص داد: آغاز از مسایل انضمامی دانشگاه که موجب ایجاد تبعیض (جنسیتی، قومیتی، مذهبی، ایدئولوژیک و سیاسی) یا محدودسازی دانشجویان برای استفاده از امکانات رفاهی و آموزشی یا محروم‌سازی فرودستان و گروه‌هایی از تحصیل بوده است، ریشه‌یابی این مسایل و نقد سیاست‌های کلانی که این مسایل را به‌بار آورده‌اند، اعلام استقلال از همه جناح‌های قدرت و تأکید بر عاملیت آنها در سیاست‌های کلانی که جریان صنفی در مقابل آنهاست، تأکید بر خط پیوند با گروه‌های مختلفی که از همان سیاست‌های واحد متأثر شده‌اند، مانند معلمان، کارگران و پرستاران، تأکید بر اثرات دیگر این سیاست‌های واحد در حوزه‌هایی جز آموزش، مانند سلامت، مسکن، اشتغال و ... خواست مداخله‌ی دانشجویان در تصمیم‌گیری‌هایی در دانشگاه که حیات آنها را متأثر می‌کند و استقلال اداره‌ی دانشگاه از

کند و در ارتباط ارگانیک با شوراهای صنفی قرار گیرند.^۲ از سوی دیگر مسأله‌ی نسبت اتحادیه‌ی شوراهای صنفی با شوراهای صنفی دانشگاه‌ها و فعالان صنفی در میان است. اساسنامه اجرایی شوراهای صنفی کشوری باید تصریح و کاملاً روشن گردد و عمومی شود تا فرایندها و سازوکارهای عضویت و عملکرد اتحادیه شوراهای صنفی برای عموم دانشجویان مشخص باشد. ضروری است این اساسنامه طی سازوکاری دموکراتیک و مبتنی بر حق دموکراتیک (محفوظ دانستن حق دفاع از مطرودترین گروه‌ها در دانشگاه) تکمیل و اصلاح شود و فرایند عضویت، رأی‌گیری و خرج در آن مشخص باشد.

دوم: جهت‌گیری و محتوا

آنچه از دل بحث دوم و متون ارجاعی آن بر می‌آید این است که امروز جریان صنفی دانشجویی نیازمند هرچه بیشتر روشن و متعین کردن جهت‌گیری خویش است.

مسائل صنفی خود را با اعضای شورای صنفی در میان بگذارید!

آیدی‌های تلگرام اعضای شورای صنفی به تفکیک کارگروه‌ها در ذیل آمده است تا بتوانید مسائلتان را با آن‌ها مطرح کنید:

- | | | |
|---|--|---|
| <p>+ دبیر
هنگامه درفشی:
@hengameh_derafshi</p> <p>+ نایب دبیر
زهرا صابری:
@statelees</p> <p>+ تأسیسات و بهداشت
ناهید امانی:
@nahid_amanii</p> <p>معین فضلی:
@famino</p> <p>+ فضای سبز
زهرا منصوری:
@zahramansoori75</p> <p>کامیار ذوقی:
@kamyar_zzz</p> | <p>+ کتابخانه و سایت
شقایق ایاسه:
@shaghayegh_aiaseh</p> <p>زهرا صابری:
@statelees</p> <p>+ معلولان و روشندان
ایمان ذاکری:
@spinosus</p> <p>+ حقوقی
هنگامه درفشی:
@hengameh_derafshi</p> <p>+ بوفه
احمد سعیدی:
@asv_99</p> <p>تارا مظفری:
@tmone</p> | <p>+ سلف
تارا مظفری:
@tmone</p> <p>+ پیگیری برنامه‌ها
کامیار ذوقی:
@kamyar_zzz</p> <p>+ روابط عمومی
معین فضلی:
@famino</p> <p>+ همچنین می‌توانید انتقادات و پیشنهادهای خود درباره‌ی نشریه‌ی ویرگول را به آیدی تلگرام زیر ارسال کنید:
@zahramansoori75</p> |
|---|--|---|

۱. نک همه‌ی بیانیه‌های چهارسال گذشته‌ی جریان صنفی، موجود در کانال اتحادیه شوراهای صنفی کشوری



تعیین بخش سلطه غایباند همه چیز در سیلان است و تعیین‌یابی خود را از «ما»، این جامعه‌ی مدنی زیبا، می‌گیرد. پس باید از خودمان شروع کنیم. منطقی است! آن «ما» که حاصل مجموعه افراد برابری است که دولتمردان خود را از میان خود انتخاب می‌کنند و باهم و کنار هم وضعیت را شکل می‌دهند اگر شروع کنند به اصلاح خود، اگر دولتمردان بهتری بر مسند بنشانند و مطالبه خود را در گفتگو با ایشان مطرح کنند، و بنیادی‌تر از هر چیز اگر از خودشان شروع کنند در آینده‌ی نزدیک (مثلاً در ۳۰۰۰ سال آینده، که در قیاس با عمر بشر نزدیک محسوب می‌شود) بهبود خواهند یافت. به همین دلیل می‌توان مشاهده کرد چگونه این خط از دیدن سازوکارهای کلان‌تر، درهم‌تنیدگی‌شان و ... عاجز می‌شود و در هر سطح تحلیل، در رویکردی موضعی و گسسته از متن و چشم‌انداز کلی باقی می‌ماند. من در اینجا قصدم تشریح منشأ و پیامدهای این منطق نیست، صرفاً به همین نکته بسنده می‌کنم که اصل اول این منطق، رویارویی و مقاومت نزاع آمیز کسانی را که پیشاپیش در سازوکارهای سلطه حقیقت‌پایمال شده است، بر نمی‌تابد و اصل دوم آن، نقد و نفی رادیکال ساختارها و سازوکار حاکم را ناممکن می‌کند. مثال‌هایی انضمامی برنیم: دانشجویان فریاد می‌زنند «بانک جهانی دولت، پیوندتان مبارک» یا می‌گویند «دولت اعتدالی/سفره‌ی ما شد خالی» و ... که همه اشاره به پیاده‌سازی سیاست‌های کلان نولیبرالی دارد که همسو با سیاست‌های بانک جهانی در دولت‌های مختلف و باشدتی افزون در دولت اعتدال پیاده شده‌اند و حق فرودستان برای آموزش و دیگر حقوق بدیهی اجتماعی را سلب کرده‌اند. اصلاح‌طلبان می‌گویند: «عه! چرا شما دولت را می‌زنید! چرا به رهبری نقد نمی‌کنید، شما منتقدین رادیکالی نیستید!» اصولاً در منطق آنها نمی‌گنجد که سیاست‌گذاری واحدی که از قضا از صدر تا ذیل طبقه‌ی حاکم با آن همسو هستند و برای پیشبردش تلاش می‌کنند، نقد شود؛ از دید آنها، بحث سازوکارها و ساختارها و پیوندهای مبتنی بر

آنها اصلاً درمیان نیست. «بروید به جای فلانی، بیصاری را نقد کنید اگر راست می‌گویید» ساخت یک دیگری فردی یا گروهی (در هر صورت خارج از «ما»ی مدنی) به یمن واژه‌ی مبارک «انتصاب» نهایت رادیکالیسم انتقادی آنهاست، این که چگونه این انتصاب و آن انتخاب در هم تنیده‌اند، چه فرایندی از بازتولید سلطه منشأ و ماحصل آنهاست و ... همه غایب است. مثال دوم: گیت‌ها روی سرویس‌های عبور و مرور دانشگاه تهران نصب شده است، رییس دانشگاه با نماینده‌ی بانک تجارت در حال افتتاح یک پروژه‌ی «رفاهی» درخشان برای سرویس‌ها هستند، دانشجویان می‌روند جلوی سرویس‌ها می‌گویند پول نداریم برای سرویس بدهیم، نمی‌گذارند سرویس‌ها حرکت کنند. دانشجویان علیه پولی‌سازی سرویس‌ها تجمع می‌کنند و گیت‌ها از روی سرویس‌ها برداشته می‌شود. اصلاح‌طلبان چه می‌گویند؟ این مواجهه‌های احساسی و خصمانه چیست؟ گفتگو بلد نیستید! فقط شلوغ‌کاری و تجمع! مواجهه‌ی رادیکال برای احقاق حق، در قاموس اصلاح‌طلبی، به ویژه اصلاح‌طلبی معتدله‌ی سپاهشاد و هشت، نمی‌گنجد. قبل از آن هم اگر مواردی بود، تا جایی که «فشار از پایین» باشد و به کار «چانه زنی از بالا» بیاید مشروع است (نکته‌های سیاست‌گذاران اصلی اصلاح‌طلبان به رخدادهایی مانند تیر ۷۸ یا سال ۸۸). مثال‌های کلان‌تری برای این منطق اصلاح‌طلبی در دسترس است که برای درک کنه آن مطالعه‌ی رادیکال‌ترین نقدهای آنان به وضع موجود کمک کننده است. اما درخصوص جناح دوم به گزینش یک استدلال از میان منطق و فرم‌های عملگری شان اکتفا می‌کنم: نظامی‌گری! بدیهی است که عصر اعتدال، عصر درهم‌آمیزی کامل منطق‌های عملگری جناح‌ها و پرده‌برداری از اتحاد پیشینی آنهاست. اما با اغماض همچنان منطق‌های دو سوپه را از هم متمایز می‌کنیم تا بتوانیم ظهور متمایزشان در طول زمان را به ویژه در عملکرد ارگان‌های دانشگاهی‌شان ارزیابی کنیم. نظامی‌گری برای ما معنا و تداعی بسیار واضحی دارد:

استفاده‌ی تام و تمام از قوای سرکوب که گاهی تا سرحد حذف فیزیکی هم پیش می‌رود؛ اعمال انواع خشونت برای خفه کردن صدای منتقد، به پشتوانه‌ی خاص تضمین‌کننده‌ی امنیت. این نظامی‌گری در اشکال نرم‌تر خود در کلام و ادبیات ظهور می‌یابد و به انگ‌زنی، لیبیل زنی و گرای امنیتی منجر می‌شود. هرکدام از ما خاطرات بسیاری از این نظامی‌گری چه به صورت فیزیکی و چه در کلام داریم که از ذکر مجدد آن به دلیل وضوح می‌گذرم. به خوبی می‌دانیم که همه‌ی این فرم‌های متفاوت نهایتاً محتوای واحدی را حمل می‌کنند: سلب امکان مواجهه‌ی رادیکال با وضع موجود چه از طریق خفه کردن هر صدای دیگر و چه از طریق ایجاد و تحمیل فضایی ایدئولوژیک که در آن این مواجهه‌ی رادیکال ناممکن باشد. در نهایت راندن مخالفان از میدان و خالی و آماده کردن فضا برای استقرار و پیشروی سیاست‌های کلان و تداوم سازوکارهای سلطه، استثمار و تبعیض. لازم به ذکر است که فرم و محتوا از هم متمایز نیستند و با به‌کارگیری این فرم‌ها نمی‌توان از پیامد ناگزیر محتوای‌شان دوری جست. به همین دلیل است که اگر جریان صنفی خواهان استقلال و تبری از جناح‌های قدرت است، به این دلیل که این جناح‌ها در تداوم تبعیض و محروم‌سازی در محیط آموزش عالی عاملیت داشته‌اند، باید منطق عمل آن‌ها را نیز افشا کند و از آن مستقل بماند. بدون شک فرم‌های عملگری هر دو سوپه‌ی قدرت بسیار گسترده‌تر از آن چیزی است که مطرح شد تا بتوانم وارد نقد اصلی خود شوم:

نخست: «گفتگو» یا زیباسازی منطق «خودمان مقصریم»، در راستای ساخت ایماژ «فرقه‌ی مقدس».

در اینجا وارد تفسیر کلی متونی که در مجموع ایماژی تحت عنوان «فرقه مقدس» را بر ساختند نمی‌شوم. چرا که هر ورودی به رایه‌ی تفسیری کلی بدون رجوع مستند به تاریخ و سازوکارها، خطر بازتولید «برچسب زنی»، ورود به «نیت خوانی» و نهایتاً افزایش سوءتفاهم‌ها و تضادهای کاذب بین گروه‌های

برچسب‌زنی، تئوری توطئه یا تقابل فردی و گروهی در غیاب سازوکارها از اتفاقات رخ داده داشت. شاید این خوانش‌ها حتی در کوتاه مدت از نظر سیاسی جوابگو باشند، اما اگر واقعاً بحرانی در کار باشد آن چنان که در تلاش‌م نشانش دهم، چنین واکنش‌هایی جز به تعمیق بحران نخواهند انجامید.

در وهله‌ی نخست برای تشریح این بحران صرفاً سازوکارهای درونی جریان صنفی را مدنظر قرار می‌دهیم. بنابراین سازوکارهای تعیین بخش بیرونی برای فعالیت صنفی به عمد در اینجا غایب است تا امکان تأکید مؤکد بر سازوکارهای درونی فراهم شود.

بحث من مقدماتی و با تأکید بر دو بعد از فعالیت صنفی است:

بحران کجاست؟

کل این مقدمه تلاشی است برای ورودی کوتاه به بحث اصلی، به امید آنکه دیگرانی آن را نقد و تصحیح کنند و ادامه دهند. امروز بیش از هر چیز نیازمند آنیم تا به معنا و تعیین «نقد» رجعتی دوباره داشته باشیم. نقد را اگر به معنای به‌کارگیری روش ماتریالیسم تاریخی در روشنگری و ستیزه‌جویی سازوکارهای سلطه و تبعیض، لحاظ کنیم دیگر نه به گفتگویی نامتعیین و درهم‌ریز که حاصلش بر ساخت ایماژهایی انتزاعی و بدون تعیین مادی است تن می‌دهیم و نه به دام دگماتیسمی می‌افتیم که مجبور به استفاده از ادبیات و کنشگری مبتنی بر نظامی‌گری و نوعی تئوری توطئه خواهیم بود. طرح دو بحث فوق صرفاً با هدف افشاگری و نقد دو گروه فعالین انجام نشده است، بلکه نوع بروز و ظهور این دو گروه مقدم بر محتوا و شیوه‌ی کنش‌شان نشان دهنده‌ی بحرانی در فعالیت صنفی است که نمی‌توان چشم بر آن بست. علاوه بر این در محتوای کلام هر دو گروه اشاره‌هایی به حقایقی وجود دارد که به‌نظر می‌رسد باید از دل شیوه‌ی بحث و خطی که پیش برنده‌ی آن بحث‌هاست بیرون کشیده شود. شاید باید صادقانه اعلام کرد در صورت ندیدن این بحران و عدم «نقد بی‌رحمانه»ی آن، مسیر فعالیت صنفی امکان دارد به سمت انحلال، انشعاب، انزوا یا تغییر مسیر به سمت و سویی ارتجاعی یا محافظه کار برود. می‌توان به جای تأکید بر بحران، خوانشی متکی بر

برچسب‌زنی، تئوری توطئه یا تقابل فردی و گروهی در غیاب سازوکارها از اتفاقات رخ داده داشت. شاید این خوانش‌ها حتی در کوتاه مدت از نظر سیاسی جوابگو باشند، اما اگر واقعاً بحرانی در کار باشد آن چنان که در تلاش‌م نشانش دهم، چنین واکنش‌هایی جز به تعمیق بحران نخواهند انجامید.

در وهله‌ی نخست برای تشریح این بحران صرفاً سازوکارهای درونی جریان صنفی را مدنظر قرار می‌دهیم. بنابراین سازوکارهای تعیین بخش بیرونی برای فعالیت صنفی به عمد در اینجا غایب است تا امکان تأکید مؤکد بر سازوکارهای درونی فراهم شود.

بحث من مقدماتی و با تأکید بر دو بعد از فعالیت صنفی است:

اول: سازمان‌یابی

جریان صنفی دانشجویی بر ۳ وجه استوار شده است. نخست: شورای صنفی درون دانشگاه، دوم: فعالان صنفی دانشگاهی، سوم: اتحادیه شوراهای صنفی سراسر کشور که اعضای شوراهای صنفی و فعالان صنفی دانشگاه‌ها را دربرمی‌گیرد. دوره‌ای که به اصطلاح فرآیند تأسیس جریان صنفی در آن طی شد انشقاق معناداری میان عضو شورا و فعال صنفی دیده نمی‌شد. فعال صنفی همان کسی بود که یا خود عضو شورا ست یا در جهت تشکیل شورا عمل می‌کند و در صورت نبود شورا، و پس از آن در کنار آن، مسایل را پیگیری می‌کند. اما با گذر از موقعیت تأسیس و تغییر نسل دانشگاهی، دیگر سازوکار معین و پیونددهنده‌ی بین فعالان صنفی و شورای صنفی نیست. این مسأله می‌تواند به انشقاق‌های جبران‌ناپذیری منجر شود چنانچه در متونی که در بحث اول بدان‌ها ارجاع شد، اشاره‌هایی به این انشقاق شده بود. اگر جریان صنفی متکی بر دو بال جنبشی و نهادی تأسیس شده است، عدم وجود سازوکار پیوند بین این دو بال می‌تواند به ناهماهنگی و نزاع یا حتی حذف یکی از بال‌ها بیانجامد. این انشقاق می‌تواند «فعالان صنفی» را «خودخوانده» و بدون

مسیر و هماهنگی در سطح دانشگاهی و بین دانشگاهی یا منحرف به خطوط محفلی سازد. همچنین می‌تواند «شورای صنفی» را به نهادی بوروکراتیک منحل در نظم دانشگاه بازگرداند. بنابراین قدرت پیشروی جریان صنفی را سلب کند. پس ضروری است به سازوکارهایی برای این پیوند اندیشید بدون اینکه وجه نهادی یا وجه جنبشی جریان صنفی منحل شود. یک راه‌حل در این مورد می‌تواند فعال سازی کمیته‌هایی باشد که در آیین‌نامه‌ی شوراهای صنفی نیز سخن از آن رفته است. اعضای شورا، طی انتخابات تعیین می‌شوند و مسئولیت حقوقی دارند. اما کمیته‌های شورا می‌توانند از بین داوطلبین فعالیت عضوگیری کنند. این کمیته‌ها می‌توانند به لحاظ موضوعی گسترش یابند تا افراد بیشتری امکان فعال شدن به صورت داوطلبانه درون آنها را داشته باشند. داوطلبی بودن عضویت، امکان سیالیت بین کمیته‌ها و سازوکارهایی از این دست کمک می‌کند فعال صنفی و شورای صنفی در پیوند با یکدیگر قرار گیرند و انشقاق بالقوه‌ای که تا امروز فعلیت نیافته و می‌تواند بالفعل شود، رفع گردد. از این طریق همچنین شورای صنفی به لحاظ تشکیلاتی تقویت می‌شود و گسترش می‌یابد بدون آنکه به وجه جنبشی آن لطمه‌ای وارد شود. مسأله‌ی دیگری که در دل متون بحث اول می‌شد دید، بحث مشارکت و عضوگیری در جریان صنفی است. واقعیت این است که در دوره تأسیس فعالان و اعضای شورا همدیگر را پیدا می‌کردند. فرایند «پیدا کردن» یکدیگر فرایندی خودبخودی و متکی بر افراد بوده است. همین مسأله خطر بزرگی برای بازماندن کسانی که خواهان فعالیت صنفی هستند اما به دلیل نبود سازوکار مشخص عضویت، دیده نمی‌شوند به‌وجود می‌آورد. علاوه بر شکل‌گیری و تعیین‌یابی سازوکار عضو داوطلب پذیرفتن کمیته‌ها، ضروری است «شوراهای عمومی» توسط شوراهای صنفی به‌صورت منظم برگزار شوند تا کسانی که دغدغه‌ی فعالیت صنفی دارند فضایی برای حرف زدن و فعالیت پیدا





خود در محل اجرایی اعتراضی (بمناسبت روز دانشجو) حاضر می‌شود، مسیرش را از اجراکنندگان نمایش جدا نمی‌کند تا هر که می‌خواهد به آنها ملحق شود و دو صدای متمایز (آنچنان که در واقعیت هست) شکل بگیرد (مانند آنچه در تجمعی در سال ۹۶ اتفاق افتاد و گروهی که معتقد بود مسأله نه این وزیر و آن وزیر بلکه سیاست‌های کلان آموزشی است مسیرش را از گروه دیگر تجمع‌کنندگان جدا کرد تا شعارهای خود را بدهد و هر که خواست با آن گروه همراه شود)، بلکه درون همان جمع شکل گرفته می‌ایستد و اجازه‌ی تکوین یافتن شعارهای گروه دیگر را نمی‌دهد. در نتیجه هر فیلم و صدایی که از آن اجرای اعتراضی وجود دارد اینگونه است که گروهی شعاری را آغاز می‌کند اما گروه دیگر اجازه‌ی تکوین یافتن شعار را نمی‌دهد و نتیجه نوعی درهم‌ریزی صداها و نامفهوم شدن کل شعارهاست. این نوع کنش، بی‌واسطه‌تداعی‌گر حرکاتی است که بسیج دانشجویی در برخی دانشگاه‌ها در خصوص تجمعات دیگر دانشجویان انجام داده است. البته باید در نظر داشت که بسیج دانشجویی نیز امروز در بسیاری از دانشگاه‌ها سطحی از پرنسیب را برای موجودیت خود قایل است که به چنین حرکاتی دست نزنند. صرفاً در نمونه‌ای مانند دانشگاه امیرکبیر شاهد چنین حرکاتی هستیم. فاصله‌ی بین به زد و خورد کشیدن کار و نکشیدنش نیز میزان رواداری و تحملی است که دو طرف نشان می‌دهند. بدین ترتیب در نمونه‌ی اخیر که در دانشگاه تهران رخ داد باید سپاسگزار بود که طبق شنیده‌ها حرکت صرفاً به خشونت کلامی محدود مانده و به زد و خورد نکشیده است. چرا نباید یک گروه تجمع جداگانه برگزار کند؟ چرا نباید مسیرش را از گروهی که اجرای اعتراضی‌اش و شعارهایش را قبول ندارد جدا سازد؟ در ابتدایی‌ترین سطح چرا اگر خود را متعلق به همان گروه می‌داند اجازه‌ی تکوین هیچ شعاری از دل آن گروه را نمی‌دهد؟ به نظر می‌رسد نوعی نظامی‌گری در اینجا در میان است: استفاده از توان فیزیکی مستقیم برای خفه کردن هر صدایی که باب میل من

نیست. از قضا دقیقاً در این جایگاه می‌توان به‌طور مشخص و معین «تلاش» برای «خفه کردن» را دید: به صورت حلقه‌ای بسته درون جمعی وارد شدن و صدای‌شان را منکوب کردن. برای فهم بهتر این شیوه از رفتار باید به متنی با عنوان «صدای پای ارتجاع در شوراهای صنفی سراسر کشور» توجه کرد. جایی که نویسنده هم‌پای مسئولین وزارت علوم، اتحادیه شوراهای صنفی کشور را که با تلاش چند ساله‌ی نزدیک به ۶۰ شورای صنفی و بسیاری از فعالان صنفی در سراسر کشور شکل گرفته است، «خودخوانده» می‌نامد. اگر امروز وزارت علوم تا این حد بر سر راه رسمیت یافتن و حتی نشست‌های اتحادیه شوراهای صنفی سنگ‌اندازی نمی‌کرد، اگر این اتحادیه مهر تأیید «قانون و قدرت» را داشت، باز هم می‌توانستید آن را خودخوانده بنامید؟ یک نهاد که با سازوکارها و اساسنامه‌ی مشخص و دموکراتیک از پایین شکل گرفته به جرم فقدان رسمیت «قانونی»، خودخوانده نامیده می‌شود. آیا این همان انگ‌زنی و تخریبی نیست که سال‌های سال بازوان دانشجویی سرکوب از آن استفاده کرده‌اند تا هر تشکل‌یابی از پایین و مستقلی را بی‌اعتبار جلوه دهند و برایش بحران‌سازی کنند؟ در جایی دیگر، متن بیانیه‌ی شوراهای صنفی کشوری به «رهبری فرصت‌طلب» نسبت داده می‌شود. این در حالی است که سازوکارهای تولید متن و تأیید آن طبق اساسنامه‌ی کاری اتحادیه شوراهای صنفی کشوری مشخص و متعین است و می‌توان به نقد آن دست زد. به خوبی می‌دانیم تحلیل مبتنی بر تئوری توطئه هیچ نسبتی با تحلیل اجتماعی وقایع و نقد آنها ندارد. منتقدین و متفکران اجتماعی برای نقد یک فرایند ضمن آن که احتمال «توطئه» را رد نمی‌کنند ولی هیچ تمرکز و تأییدی بر آن ندارند بلکه به سازوکارهای اجتماعی و روابط میان آنها رجوع می‌کنند.

وجود این نوع تحلیل و تأکید مداوم بر «هیجانان» که در جای جای متن به چشم می‌خورد وجه مشخصه‌ای است که متن را به نوعی تخطئه بیشتر شبیه می‌سازد. نویسنده پا را فراتر می‌گذارد و از «خطر

افتادن جنبش صنفی به دام سرنگونی طلبی» می‌گوید. او این دام را در کجا می‌بیند؟ نویسنده با رد تأثیر «قدرت‌های منطقه‌ای» در وضعیت جاری خاورمیانه و لحاظ یک عامل برای این وضعیت یعنی کدخدای «امپریالیسم»، امریکا، چین و نتیجه‌ای می‌گیرد. یعنی از این‌که در متن بیانیه‌ی شوراهای صنفی برای تشریح وضعیت امروز خاورمیانه نام «قدرت‌های منطقه‌ای» در کنار «بر قدرت‌های جهانی» آمده است نتیجه می‌گیرد که جنبش صنفی در خطر افتادن به دام سرنگونی‌طلبی است. بردن اختلاف‌نظر در مورد میزان تأثیر قدرت‌های منطقه‌ای و امریکا در مسئله‌ی خاورمیانه و نتیجه‌گیری مستقیم و بلافصل «سرنگونی‌طلبی» از جریان صنفی از جانب نویسنده‌ای که با خیال راحت سیستم سیاسی کنونی را ضدامپریالیستی می‌داند و به جای نقد و تحلیل طبقاتی جنبش سبز با نامیدن آن هم‌صدا با هسته‌ی سخت قدرت به عنوان «جنبش مخملین سبز» که بازپچه امریکا برای سرنگونی‌طلبی بوده، نشان می‌دهد ادبیات متن بیش از آن که مقید به نقد رادیکال و طبقاتی (چنانچه نویسنده مدعی است) جریانات و رخداد‌های اجتماعی باشد، مملو از اصطلاحات و برچسب‌هایی است که بخشی از طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران برای تخطئه‌ی اعتراضات اجتماعی به کار می‌برد. همان نوع مواجهه‌ای که نمایندگان شورای کارگری هفت تپه را «رهبری فرصت‌طلب و بازپچه‌ی دشمنان» می‌داند و حتی جایی که هیچ‌گونه سند و مدرکی مبنی بر هیچ اثرپذیری و ارتباطی با خارج کشور نیست عنوان می‌کند «شما خود نمی‌دانید که بازپچه‌اید اما در واقع بازپچه‌اید و تحت‌تأثیر و ارتباط». این شدت تمرکز بر قدرت‌ها و توطئه‌ها در تحلیل جریان‌ها و اعتراضات اجتماعی کاری است که بیش از هر چیز به درد تخریب و تخطئه‌ی خام‌دستانه می‌خورد تا نقد درونی رادیکال. نویسنده اساساً متن خود را با همین منطق آغاز می‌کند و جریان صنفی را که مشخصاً مبتنی بر نوعی آگاهی طبقاتی است و مسایل معیشتی درون دانشگاه را به سیاست‌های

فعالی را که بر سر خطوطی کلی توافق دارند، به دنبال دارد. ضمناً ضروری می‌دانم در ابتدای بحث خود ترمی اخلاقی به نام «احترام» را وارد کنم. گروه‌ها و افراد مختلفی که وارد فعالیت صنفی می‌شوند و به عبارتی در سطح کلان منتقد خصوصی‌سازی و پولی‌سازی آموزش هستند، نه تنها هیچ منفعت شخصی یا جناحی از وضعیت و در دل قدرت سیاسی ندارند بلکه در زمانه‌ای که همه‌ی مختصات وضعیت ما را وادار می‌کند تا کاملاً متمیز شویم و پیگیر سریع‌ترین و بی‌واسطه‌ترین نفع شخصی خود باشیم، این گروه‌ها و افراد تلاش می‌کنند تا منفعتی جمعی‌تر را به نفع فردستان دنبال کنند. به عبارت دیگر، مقابله‌ی آنها با نولیبرالیسم به عنوان سازوکاری ویژه از سرمایه‌داری نه تنها در طرح اعتراض‌شان به خصوصی‌سازی بلکه در شیوه‌ی کنش و زیست‌شان نیز نمود دارد. همین یک مسأله‌ی ساده اما مهم موجب می‌شود نقد رادیکال یکدیگر را با تخریب، نیت‌خوانی و برچسب‌زنی خلط نکنیم و احترامی رفیقانه بین ما جریان داشته باشد که با وجود رادیکال‌ترین نقدها به عملکرد یکدیگر از انتشار تفسیرهای کلی و کلی‌گویی‌هایی که خط‌متقن دیگری‌سازی و بیگانه‌پنداری بین گروه‌های فعال می‌کشند امتناع کنیم. زمانی که چنین ملاحظه و «احترامی» حذف شود دیگر نمی‌توان از هیچ چشم‌انداز و افق مشترکی، همانا مقابله با پیشروی نظم سرمایه در جهت حذف ما از ساحت‌های مختلف آموزش، سلامت و ... صحبت کرد. (از لفظ احترام استفاده می‌کنم چون به نظرم واژه‌ای است که به خوبی نفی «دشمن‌سازی متقن» از کسانی که خود را در یک خط طبقاتی تعریف می‌کنند را بازنمایی می‌کند، همچنین به اخلاق ارجاع دارد، همچون هنجار و منشی سیاسی و نه «اصولی» همه‌گیر و ایده‌آلیستی و آلوده به خرافات، اخلاقی که نباید از عرصه‌ی سیاست‌ورزی ما حذف شود). اما بیان این ملاحظات به هیچ عنوان مانع ما برای نقد رادیکال یکدیگر نیست. تلاشم در این متن

نقد منطقی یا شیوه‌های استدلالی برخی متون و کنش‌ها است. بنابراین عامدانه از تفسیر محتوای متون و نقد محتوایی و جهت‌گیری‌های آنها «فعلاً» دست می‌کشم تا نقد کنونی خود را ممکن کنم. همچنین تلاش می‌کنم از شخصی‌سازی پرهیز کنم و با وسواس، «فعل»‌ها را به «فاعل»‌های عام‌تر رجوع بدهم. یادداستی تحت عنوان «سیاست جای‌زایی‌ها نیست» که در سایت «میدان» منتشر شده است، اولین بند از توصیف سیاست‌رہایی‌بخش را اینگونه عنوان می‌کند: «سرآغاز هر شکلی از رهایی‌گفتگو است. ما در فضا-زمان‌های متفاوت با مسایل مشابهی درباره‌ی جایگزین‌های رهایی‌بخش روبرو هستیم. آنگاه که همه طرفین درگیر در این وضعیت، درگیر شکلی از گفتگو شوند یعنی گفتگو کارآمد بوده است. گفتگو تحقق‌سیاسی‌اش را درون خودش دارد. اما اینکه آیا می‌توانیم خوانندگان و ناظران گفتگو را به میدان بیاوریم به پویایی هر گفتگو بستگی دارد. «گفتگو به خودی خود آفریننده و بازآفرین است». هر سوژه‌ی سیاسی در تعامل با مخاطبان خود در سطحی وسیع‌تر خود را بازآفرینی می‌کند». این عبارت را که بسیاری از وجوه آن ناروشن و بدون توضیح است شاید باید مانیفستی برای مسیری متنی بدانیم. بیایید بررسی‌م: آیا سرآغاز هر شکلی از رهایی‌گفتگو است؟ کدام گفتگو؟ همه‌ی طرفین درگیر در وضعیت یعنی چه کسانی؟ تا اینجا هنوز چیزی از مختصات این گفتگوی رهایی‌بخش برای ما آشکار نشده است. آغازگاه یادداستی تحت عنوان «بازاندیشی در فعالیت صنفی و شورای صنفی»^۲ که به بیان نویسنده مقدمه‌ای برای آغاز بازاندیشی در وضع موجودمان (در فعالیت صنفی) است، نیز تأکید بر «گفتگو» است. گفتگو، این اصطلاح «بسیار مدنی» و «بسیار دموکراتیک» که از «گفتگوی تمدن‌ها»^۳ی خاتمی تا نظریه‌ی «امکان‌پذیری گفتگو»^۴ی هابرماس کشیده می‌شود مانند بسیاری از تعابیر یا شعارهای مدرن در دل خود امکان‌های متضادی را دارد. همان

امکان‌هایی که اصطلاح دموکراسی را در پیوند با فاشیسم قرار می‌دهند. همان امکان‌هایی که لوکزامبورگ را بر آن داشت تا «حق تعیین سرنوشت» آن‌گونه که به کار می‌رفت اصطلاحی دهن‌پُرکن و توخالی بنامد. بنابراین برخلاف ظاهر بسیار زیبا و «ارزشمند» این اصطلاح ترجیح می‌دهم نخست از نویسنده‌ی متن بپرسم: کدام گفتگو؟ همان‌طور که در جهان قتل و غارت دموکراسی‌های عظیم محکومیم اگر کسی با ما از دموکراسی سخن گفت، بپرسیم کدام دموکراسی؟ یا چنانچه لوکزامبورگ پرسید: کدام حق تعیین سرنوشت؟ با در ذهن داشتن این سؤال و زدودن هاله‌ی «ارزش» بی‌واسطه‌ای که حول گفتگو را گرفته است، جستجوی پاسخ این پرسش را در دل مجموعه‌ای از متون آغاز می‌کنم. جستجو در مسیری که شاید طولانی و خسته‌کننده به نظر برسد، اما برای اجتناب از بیراهه‌ها ضروریست: «گفتگو نه به معنایی سرمایه‌دارانه که با ژست‌هایی حال‌به‌هم‌زن و لبخندهای دروغین و گاه داد و بیدادهای توخالی همراه است بلکه در معنایی انتقادی». پس نویسنده بین انواع گفتگو تفاوت قایل است و «گفتگو» به‌طور عام و به عنوان اصطلاحی زیبا و ارزشمند مدنظرش نیست. راستش وقتی این جمله را خواندم با خود گفتم پس چرا به جای واژه‌ی گل و گشاد «گفتگو» از نقد رادیکال یکدیگر صحبت نکرده است! خب شاید باید آن را پای انتخاب شخصی نویسنده می‌گذاشتم یا مستلزم معنایی گسترده‌تر از «گفتگو» تلقی می‌کردم که هنوز مشخص نبود: «بنابراین برای دورکیم دموکراسی مستقیم، معنایی ندارد، هر اجتماع (صنف) با نمایندگان سیاسی‌اش (نمایندگان صنفی) می‌تواند در این گفتگو مشارکت کند». آیا گفتگو فرایندی است که به نمایندگی بین اصناف مختلف در پیوند با دموکراسی غیرمستقیم (یا مبتنی بر نمایندگی) جریان می‌گیرد؟ این سخن با مانیفست اول که از «همه طرفین درگیر در وضعیت» برای گفتگو می‌گوید چه نسبتی دارد؟ با توجه به اینکه



مقدس خوش آمد.

رأی - بخوانید محفلی و خصوصی - کرده‌اند و با فشارهای خود در جهت از بین بردن فضای تعاملی دانشکده سایرین را از فضا طرد کرده‌اند». و باز: «شما با دیگران ارتباط نمی‌گیرید و به حرف زدن و مباحثه‌ی منطقی اعتقادی ندارید و در این مسیر تلاش برای دور کردن شورای صنفی از فضای عمومی و نزدیک‌تر کردن آن به خودتان هستید». مسیر متون را ادامه دهیم: «دشمن در خانه است». در متنی که به «تاریخ فرقه مقدس و بحران‌هایش» می‌پردازد، مختصات این گفتگو کامل‌تر می‌شود: «آن شورا با رقم زدن اتفاقاتی چون «صبحانه‌ی دانشجویی» که هفته‌ای یک روز به بهانه‌ی گفتگو برای دست کم ۴۰-۵۰ دانشجو بود و امروز برخی مدعیان کنشگری آن را کنشی بی‌حاصل می‌خوانند توانست تغییراتی جدی در فضا ایجاد کند». در همان متن دوباره بندی راهگشا برای ما نوشته شده است: «اجماع قابل توجه در فضای عمومی روی شورای ما باعث شد از صداهای حاشیه‌ای غافل باشیم و در واقع آنان را بی‌اهمیت فرض کنیم. این همان مکانیسم سرکوب آنان بود. به بهانه‌ی اینکه با آنان اختلافاتی جدی داریم تلاش می‌کردیم حتی حقوق فردی‌شان که در هر شکلی از سیاست مترقی هم محترم است را زیر پا بگذاریم. حقی ساده مثل سخن گفتن! این اتفاق بارها و بارها در جلسات عمومی و گعده‌ها می‌افتاد، حتی افرادی که ممکن بود در جریان گفتگو مشکل‌ساز شوند هم به طور بین‌الذنه‌ای مشخص بودند و بدین ترتیب سرکوب خود را تحقق می‌بخشید». این «صداهای حاشیه‌ای» کیستند؟ «در فضای داخلی دانشکده، سال تحصیلی ۹۴-۹۵ سال مچ‌اندازی شورای صنفی با تشکل‌های غیر همسو بود، از انجمن اسلامی و بسیج تا انجمن‌های علمی غیرهمسو. به‌واسطه‌ی تعداد بدنه‌ی عمومی شورای صنفی که حاصل همان زمینه‌های تاریخی پیش‌گفته بود، شورا در همه‌ی این رویارویی‌ها پیروز شد و خود را بدل به تک صدای دانشکده کرد. در چنین فضایی بود که نخستین بار تجربه‌ی سرکوب دیگران به مذاق فرقه‌ی از بسیج و انجمن اسلامی تا انجمن‌های

علمی به واسطه مقبولیت عام». این گروه ناهمساز، این عاملان اختلال در فرایند گفتگو و انسجام، وجه مشخصه‌های دیگری نیز دارند: «فرقه‌ای که مدت‌هاست عقلانیت خود را از دست داده است و درمقابل اتفاقات مختلفی که در بستر جامعه و دانشگاه رخ می‌دهد واکنش‌های احساسی و رمانتیک و انحصارطلبانه نشان می‌دهد». «فرم‌های اعتراضی رمانتیک و تکراری و بی‌حاصل که دیگر مدت‌هاست به یک شومن‌بازی شبیه‌تر است تا کارهایی با دستاوردها و پیامدهای مشخص». منظور از «رمانتیک» بودن فرم کنشگری در این متون مشخصا برپایی «تجمع» است. نویسندگان، هیچ اشاره‌ای نمی‌کنند که همین تجمعات در نازل‌ترین سطح از پولی‌شدن سرویس‌ها (سال ۹۴) جلوگیری کردند، پرونده‌های انضباطی که طی احضار دسته‌جمعی فعالین صنفی دانشکده علوم اجتماعی ایجاد شده بود (اسفند ۹۴ و فروردین ۹۵) را بدون حکم انضباطی مختومه کردند، سنوات تحصیلی را بالا بردند (سال ۹۵)، ساعت ورود و خروج خوابگاه دختران را بعنوان قانونی تبعیض‌آمیز در چندماه مختل کردند (سال ۹۶)، از نصب دوربین در فضاهای عمومی موجب ایجاد کمیته پیگیری برای وضعیت دانشجویان بازداشتی شدند (سال ۹۷)، به پژواک یافتن صدای معلمان و کارگران کمک کردند (سال ۹۷) و دستاوردهایی در سطوح بالاتر که از برشمردن آنها می‌گذرم. مشکل نویسندگان با «تجمع» دقیقاً چیست؟ روشن نمی‌شود. اما به نظر می‌رسد این گونه کنش «غیرعقلانی و رمانتیک» که از جانب گروهی از افراد انجام می‌شود ربطی به جلوگیری از «گفتگو» و انسجام جمعی دارد. چه ربطی؟ اجازه‌ی مداخله همگان در آن داده نمی‌شود. پس باید به سمت کنشی برویم که همگان در آن بتوانند مداخله کنند، کنشی که بسیار گفتگو که عامل تحقق بخش انسجام بود در اینجا باید به جای «کنش رمانتیک تجمع» تقویت شود. اما مگر گفتگو، به‌خودی خود

و به تنهایی از حرکت سرویس‌ها جلوگیری می‌کند؟ قانون سنوات را بالا می‌برد؟ اصولاً برای آن طبقه‌ی فرودستی که از ورود به دانشگاه حذف شده کدام فضا برای گفتگو وجود دارد؟ گفتگوی چه کسی با چه کسی؟ آیا این همان منطق اخته‌سازی کنش صنفی دانشجویی نیست که خود را بر فراز اصطلاح زیبای گفتگو شکل داده؟ منطقی که از وضع موجود را که به درون دانشگاه کشیده شده‌اند ببینند، بی‌آنکه حتی به دیدن فعالیت صنفی در سطحی فراتر از دانشکده باشد، تأثیر و تأثراتی که جریان کلان‌تر صنفی، اتحادیه‌ی شوراهای صنفی، کلیت وضعیت و ... بر کنش صنفی در دانشکده‌ی علوم اجتماعی دارند تماماً در تحلیل غایبند. این منطق چنان از «ما» آغاز می‌کند، چنان تمام سازوکارها و ساختارها را از دل تحلیل خود حذف می‌کند که کار تحلیل امر اجتماعی را درون دانشکده‌ی علوم اجتماعی به آسیب‌شناسی روانشناختی می‌کشانند: «فعالیت‌هایی که شاید اگر بخواهیم تحلیلی روانشناختی بنویسیم احتمالاً به مراتب ساده‌تر از این باشد». از نویسندگان این متون اجازه می‌خواهم تا زمانی که نسبت تعریف خود از «گفتگو» را با سازوکارهای سلطه مشخص نکرده‌اند، تا زمانی که نزاع واقعی و ماهوی مکنون در قدرت و سلطه را در تحلیل خود وارد نکرده‌اند، تا زمانی که نام این نزاع را تکتیری قابل تحقق از خلال گفتگو گذاشته‌اند، و تا زمانی که یک درون و بیرون و «ما»ی سفت و سختی تعریف کرده‌اند که تحلیل آنها از سلطه را نهایتاً به عاملیت فردی یا گروهی مجموعه‌ای از افراد تحت عنوان «فرقه مقدس» خلاصه می‌کند و سپس به روانشناسی این گروه نامتعیین، و در بهترین حالت با مفاهیمی چون «مقبولیت»، «فشار» و ... برای توضیح «سرکوب‌گری»‌شان و ممانعت از گفتگو می‌پردازد و به ویژه تا زمانی که انجمن اسلامی و بسیج را بخشی از اراده‌های متکثر جمعی دانشکده که باید در خلال گفتگو متحقق شوند و نه نهادهایی با پشتوانه سیاسی مشخص و عملکرد واضح درجهت

مشروعیت بخشی و پیشروی سیاست‌های کلان به رسمیت می‌شناسد، مجموعه‌ی متون آنها را ایجاد نقطه نظری اصلاح‌طلبانه برای نگاه به فعالیت صنفی و نه نقد رادیکال و درونی این فعالیت بنامم. دانشگاه زمین بازی فوتبالی نیست که همه‌ی افراد درون آن بازیکنانش باشند! دانشگاه مثل همه‌ی عرصه‌های دیگر زیست اجتماعی زمین جنگ نیروها و قدرت‌هاست اگر چنین نبود امروز ما هم‌صدا با کارگران و معلمان علیه «خصوصی‌سازی» نبودیم، صندلی‌هایی که از ما سلب می‌شود خالی نمی‌ماند و به کسانی می‌رسد که پول خریدشان را دارند. همین یک نکته‌ی ساده نمی‌تواند چشم ما را نسبت به این حقیقت باز نکند که هم پیمانان ما اتفاقاً پشت در دانشگاه مانده‌اند و به درون آن راه نیافته‌اند. پاسخ دهید چرا وقتی را که برای جنگیدن درجهت بازکردن در دانشگاه به روی آنان داریم باید به گفتگویی در جهت ایجاد انسجام با نهادهای دانشجویی وابسته به جناح‌هایی بگذرانیم که در دانشگاه را به روی ما بسته‌اند؛ نویسندگان، ما را به مقابله با سلطه‌ی خود برای «شنیدن» صدای «دیگری» فرا می‌خوانند، اما گوش خود را که خوب باز کنیم به جای شنیدن صدای رهایی از دل گفتگویی زیبا با دیگری، صدای فرورفتن دشنه بر جان و زیست خود را می‌شنویم.

«صدای پای ارتجاع» در کجا؟

بحث دوم ما، مشخصاً درمورد اتفاقی است که در اجرای اعتراضی فعالان صنفی دانشگاه تهران به مناسبت روز دانشجو افتاد. من در اینجا نیز تفسیر و تحلیل برخی اتفاقات رخ داده مانند پلاکاردها و محتوای شعارها را در داخل پرانتز می‌گذارم چرا که نیازمند بحث بسیار مفصل‌تری چه درخصوص ماهیت فعالیت صنفی و چه درمورد مباحثی تئوریک است و گویا امروز بیش از همیشه نیاز داریم به کلاسیک‌ترین متون و بدیهی‌ترین تعاریف مراجعه‌ی مجددی داشته باشیم و از دل آنها بحث خود را پیش ببریم که درجای خود انجام خواهد شد. تمرکز در اینجا مشخصاً بر فرمی از کنش است. گروهی با بیانیه، پلاکاردها و شعارهای خاص

